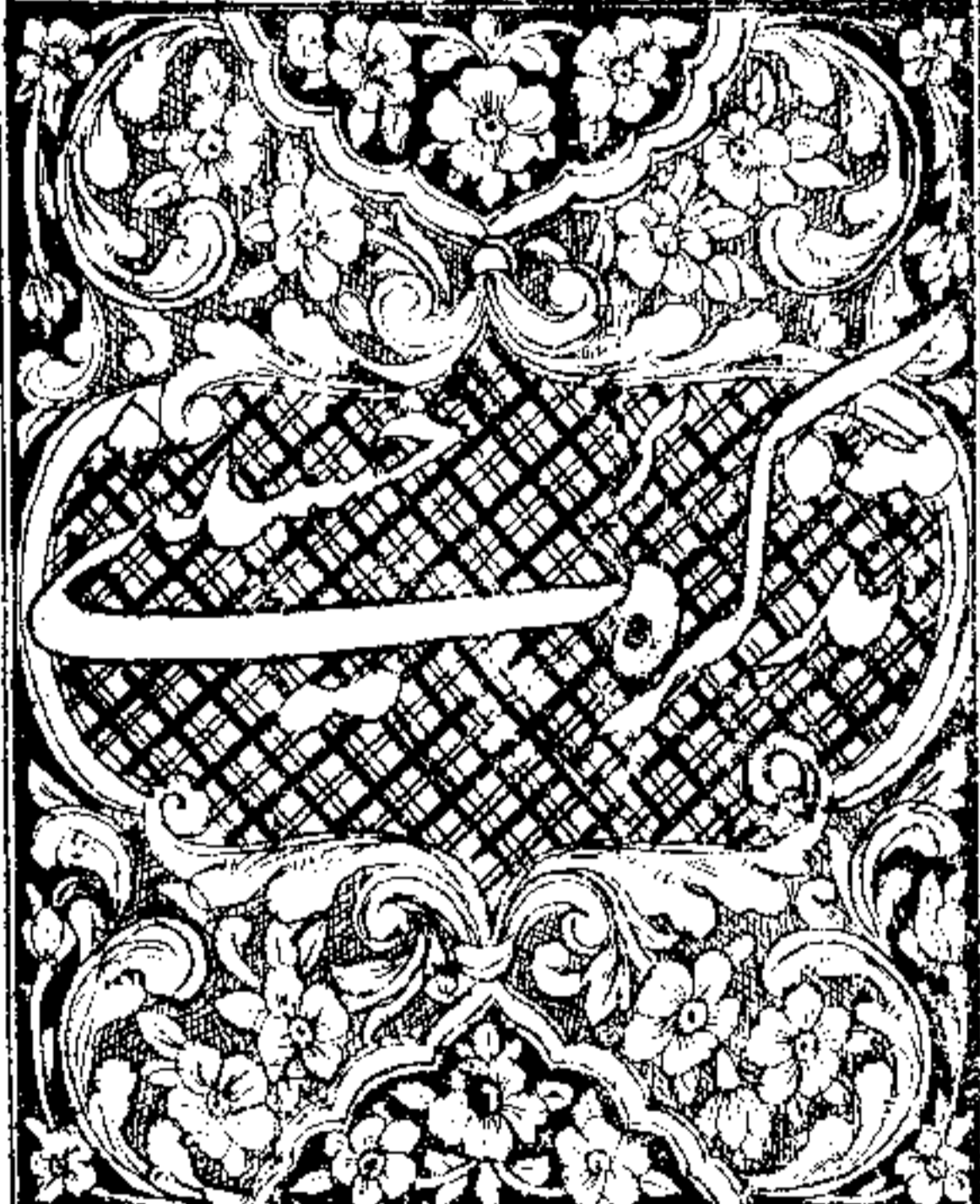


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب جواب مشعر کلام صدقت انتساب ولیای کرام شجرای عظام سمعی



مؤلفه افضل العلماء مولانا ابوالفضل بن عبدالعزیز بن علی بن حسین بن محمد بن علی بن عثمان بن

میرزا محمد علی قزوینی
میرزا محمد علی قزوینی
میرزا محمد علی قزوینی



بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش بید و ثیابش بید مبدعی را بسزد که افراد ایجاد را به ایات معجزه آسما
 علیهم الصلوٰة و السلام حسن انتظام بخشید و مجمع اشعار هدایت و ارشاد را بدوت مقدسه
 ائمه الهدی علیهم التحية و الثناء پیرایه اقتسام پوشانید مثلث نواید مربع عناصر فکر است
 از افکار ارادت او و خمس حواس و سدس جهات انو تجی ست از دیوان مشیت اوست
 سبحان خالق که صفاتش ز کبریا به بر خاک عجزی نگذد عقل انبیا به و مستزاد نعوت سگانه
 فخری را در دست که تصنیف فنوی ارض و سما برای خاطر قدسی مطایر دست و قصیده تکمیل
 و غزل استدایکی از وی تلاشهای باطن فیض موطن اوست اولیای عالی مقام و سلاطین
 ذوی الاحرام بین تنج صوری و معنوی او ترکیب قربت و تریح نصفت حاصل و محاسن
 بلاغت شعار و شعرای فصاحت و تار را برکت کلام معجز نظامش و رجاست قبول شامل
 علی الله علیه و آله و اجمعین اصحاب بطین الطاهرین قطعه صاحب صدق و عفا خاطر

رسول المصطفیٰ: اولین حضرت بو بکر صدیق و بزرگوار حضرت عثمان است جبار المؤمنین
 چارمی چیدر کردار است منظر ابا بکر خاک راه نبی و علی مولف این اوراق میر حسین است
 سید علی غفر الله ذنوبه و سر عمر بیکه ولد قبله الانفا مثل مجمع الفضائل قدوه اکابر
 منظر است موابب مولوی سید ابوطالب قدس سره است چون در عمر نوزده سالگی در وطن
 سعادت متوطن بنی است سر پیرکت فضائل و کمالات انتخاب نمودی شیخ فضل الله مدظلہ
 بر سبیل تحصیل علم مدار الحفاقت فرست نهاد شاہجهان آباد وار گشت و عمری در اکتساب
 علوم ادیبہ بگذرانید و بغیض مجاست فصیح شیرین کلام و شعری بلاغت انتظام در فن
 شعر مہارتی بہرسانید یاران جانی و دوستان روحانی باعث شدند بر جمع اشعار نو و کهن
 بنا بر آن تذکرہ الاحباب انگشت قبول بر چشم گذارشت و مبعی مختصر از احوال اشعار ادیبان
 با صفا و ملک و فضلاء و شعرا بہ تخصیص مطالقی کہ میان یکدیگر گذارند پر دانند و بدست
 بہ تذکرہ حسین تو قع از مکارم اخلاق خداوندان ذوق آنست کہ اگر بر غنہ شی
 و قوت یابند با اصلاح کوشند و جامع این مسودہ را بجز ناقل کلام بزرگان نہ بینند و بالذات

حرف الالف

حضرت امیر علیہ السلام مدنی فلک رویت و ماہ نور آسمان مدیت نام لا و لیا سید الاصفیاء بینه علم
 جرم کعبہ علم رفیق احمد مدنی صاحب و الفقار چیدر کردار سر پیر شرف شاہ نجف عجا
 ساتی کوثر حلال شکلات کونین قبلہ مرادات و اربین محیط سواج کرامت و سخاوت بحر
 و غار فراست و شجاعت و الی و اصلاان و الامتاق حضرت امیر المؤمنین علی سید الغا
 صلوات الله و سلامه علیہ مرتضی لقب آن فرزند حقیقی عم رسالت پناه مسلم است
 و ابوالحسن کیفیت نام فیض الترام والذین جناب ولایت مآب اہل طالب است بن عبد

ابن هاشم بن عبدالمکناف ولادت آن ملائک صفات و هم ماه رجب بعد سی سال
 از حاکم الفیل در حرم کعبه اتفاق افتاد و هزاران ابواب فتوح و سعادت بر روی
 چارو انگ عالم کشاده تکریر کشف و کرامات و ترسیم خرق عادات آن حضرت را اگر
 طبقات زمین و آسمان صنم شود و بخورد و چون دانش کاتب از عمده و عشرت شیر آن بیرون
 نمیتوان آمد کاتب السلطان از دفاتر مناقب آن ولی خدا حریفی از صحائف مدارج آن
 پرده نشین سر پرده کبریا نقلی بیگار و تا کمال الجواهر با جهر ایمان و دیده ایقان خوانندگان گردد
 منقبت در مناقب مرتضوی سلور است که غلام سیاهی بجلازمت شاه ولایت پناه آمد
 و عرض کرد یا امیرالمومنین روزی از استیلای هوای نفس از مال غیر چیزی در دیده ام
 میخواهم که برین اجرای حکم شرع کنی و مرا از گناهان درین جهان پاک سازی فرمودند و پنجم
 در وقت کرده شاید از مال نصاب باشد گفت بحد نصاب نمی رسد چون وی سه توبه
 اقرار کرد آن حضرت فرمودند تا دست راستش پیرند غلام دست بریده را بدست چپ گرفته
 از مجلس بیرون آمد چون از دستش می چکید درین عین عبدالمعین عباس در راه با و ملاقی
 شد و پرسید دست ترا که قطع کرد گفت امیرالمومنین وصی سید المرسلین پیشوای سفید رویان
 مولای انس و جان غالب کل غالب علی ابن ابیطالب ابن عباس گفت آن حضرت
 دست تو بریده و تو مع و شنایش میگویی وی گفت چگونه مدح و شنایش نگوییم که مجتهد
 بگوشت و پوست من آمیزش یافته است و دست مرا بقت بریده ابن عباس بگوشت
 حضرت امیرالمومنین آمده آنچه از شنیده بود بر سبیل تفصیل عرض نمود آن حضرت فرمود
 مارا دوستان باشند که اگر در وادی محبت ما پاره پاره کنند غیر از محبت ما خطره
 بر خاطرشان گذر نکند و دشمنان داریم که اگر بشفت تمام غسل در گلوی آنها بریزیم

بزرگوار است ما خیالی در ضمیر آنها عبور نکند پس آن حضرت با امام حسن علیه السلام و التنا
 فرمود برو آن غلام را بازار امام عالی مقام رفت و باز آورد نگاه شاه ولایت پناه
 فرمودند من دست ترا بریده ام و تو مرا صحت و ثنای میگویی آن غلام گفت من چه ثنای
 آن حضرت تو انم گفت که خدا ی تعالی ثنای شما فرموده است آن حضرت دست بریده
 به دست حق پرست خود گرفته بر مویضیکه از آنجا قطع شده بودند نهادند و روی مبارک
 بیالایش برانگنیدند و سوره فاتحه خوانده دم روح افزا بر او بدیدند فی الفور دستش
 درست گردید چنانچه گوئی هرگز قطع نشده بود و در همین شیخ عطار گوید سحر

از دم غیبی کسی کو زنده خواست	دویدم دست بریده کردی است
------------------------------	--------------------------

شقیقت روزی در کوفه آنحضرت باصحاب نشسته بودند که مردی خرقه در بر و عمامه بر سر
 و شمشیری در کمر آید گفت کیت در میان شما که دلاوتش به بیت الله شده دور انما حق
 بمقام عالی رسیده و محمد مصطفی صلعم را در جمیع غزوات نصرت کرده عمر بن عبید و دراز با نکتند و در
 بیک حمله برکنده آن حضرت فرمودند پرس چه می پرسی انکس منم گفت رسولم از جانب
 شخصت هزار مرد که آنها اعتراف خوانند کشته آورده ام که در کشته اش اختلاف افتاده
 اگر وی را زنده نمائی بتحقیق دانم که وصی رسول خدائی و در دعوی خود بر پائی آن حضرت
 فرمودند بر شتر بنشین و در کوپها و علما می کوفه ندان که هر که خواهد مشاهده نماید
 وی همچنان که در روز دیگر آن حضرت نماز بابد او گذارده بود و بصر آنها و اول کوفه
 و یکاب مستطاب آن جناب بودند چون موضعی که قرار شده بود رسیدند فرمودند که تا اینجا
 آن اعرابی حاضر آوردند نگاه شاد ولایت پناه گفتند که این را عیش کشته و نامش جر
 بن سنان است که دختر خود را باین داده بود و این خود دخترش را گدشته خود شکار کرد

زن دیگر نمود آنها گفتند یا امیر المومنین صورت قرابت چنین است که میفرمائی اما بدین
 راضی نیشوم تا که زنده نه نمائی انگاه حضرت پای مبارک خود را بر آن گشته زود شنیدند
 که تم باذن الدان جوان زنده گشت پس حضرت امیر فرمودند که ترا کدام شخص گشته است
 گفت عم جبرئیل بن حسان چون این واقعه غریبه را خلق مشاهده نمودند با او از بلند زبان
 بدح و منقبت آن حضرت کشودند پس آن حضرت فرمودند ای اعرابی جوان بروید و قوم
 خود را خبر کنید از آنچه پیشم خود دیدید گفتند یا امیر المومنین ما عهد کردیم تا زنده باشیم بجزایت تو
 حاضر باشیم هر دو نفر بجزایت آنحضرت کسب سعادت میکردند تا آنکه در حرب عقیقین شهد شهادت نمودند
 منقبت او نبسته آب فرات طغیان کرده کشتی ها را ضایع ساخت اهل کوفه
 بجناب شاه ولایت پناه آورده استند تا که آب فرات کمتر شود آن حضرت
 بر خاسته بنزل خود آمدند و خلایق برورش منتظر بودند بعد از ساعتی خرقه حضرت رسول
 مقبول صلعم در بر کرده با تقای چون ماه تابان بیرون آمدند و اسب طلبیده سوار شدند
 و امانین علیهما السلام و جمیع مردمان در رکاب متطاب بودند چون بکنار فرات رسیدند
 آن حضرت فرود آمده دو رکعت نماز گزاروند انگاه عصا بدست حق پرست خود گرفته
 بجانب آب اشاره کردند آب یک گرم شد فرمودند اینقدر بس است عرض کردند هنوز
 کمتر بخوابم باز اشاره کردند یک گرم شد فرمودند اینقدر بس است +
 منقبت در مصابح القلوب مطبوع است که خارجی بخصوصیت پیش حضرت آمد و با او از بلند سخن کرد
 آنحضرت بانگ بروی زدند بصوت سبک گشت مردمان گفتند یا حضرت بانگ بروی زدی سبک
 ترا چه نافع است و در دفع معاویه فرمودند اگر من خواستی معاویه را در یک ساعت بر تخت
 بنامه پیش من می آوردند و لیکن سبکی است از حکم خدا اعراض نمیکنم و فرمودند

باش و نکال آخرت تحت تر از عقوبت دنیا است +

منقبت در شواهد النبوة مذکور است که حضرت امیر المؤمنین پامی مبارک خود را بر کاب
می نهادند و افتاح قرآن مجید میکردند و تا رسیدن پامی دیگر بر کاب دوم ختم میکردند +

منقبت در مناقب مرتضوی مرقوم است در زمانیکه آنحضرت متوجه کوفه شدند چون صحابه بگذرند
بهار پایان از فرات مشغول بودند نماز عصر فوت شد چون آنحضرت بقدر قدرت ایشان تاسف

شنیدند دعا کردند اقباب فرود رفته باز گردید و بلند شد تا سایر اصحاب نماز گذرانند
و این چنین کرد اتفاق افتاده چنانچه میر حاج گوید سه تا منی بروقت او ایش آنچه

این رو کرد و فرض به باز گردید از سوی مغرب مگر آفتاب +

منقبت روزی آنحضرت از راهی میگذاشتند جهودان گدای را پیش فرستادند وی آمد
سوال کرد و اظهار فقر و فاقه نمود آنحضرت در آن حال چیزی پیش خودنداشتند بر او و نادیده

مشرف شده دست آن گدای گرفتند و ده مرتبه در او خوانده برکت دستش بدیدند
و فرمودند شست بزین و برود رویش بگفته قیام نمود و پیش آنها رفت جهودان پرسیدند

شاه مردان بتو چیزی داد گفت هیچ نه اما ده مرتبه در او برکت دست من خوانده بود
بجهدان بخندیدند و بگفتند شست و اکین چون شست و اکیر و دو دینار سرخ و شست بود

بسیاری از جهودان ازین خرق عادات غرائب اسلام آوردند +

منقبت شخصی آنحضرت گفت مجب می آید مرا ازین دنیا که نزدیک دیگر است و در دست نمویست
فرمودند که تو پنداری که ما دنیا میخواستیم و ندیدیم پس دست دراز کرده سی سنگریزه گرفتند

فی الحال در دست حق پرست آن حضرت گوهرهای قیمتی گشت انگاه فرودند خواسته
چنین شدی پس از دست فرود نهند و بدستور سابق سنگریزه گشت +

نزدیک درخت انار خشک جلوس داشتند و جمعی از مشایخ آن در خدمت حاضر بودند
 فرمود امر و در شبها آیتی نمایم چون مانده عیسی بر بنی اسرائیل حصار گفتند نعم یا امیر المومنین
 پس فرمودند بدین درخت خشک بنگرید چون دیدند آن درخت فرخنده بخت سبزه
 و باهتر از آمد و چنان بار و گشت که هیچ آفریده مثلش ندیده بود پس فرمودند آن ای مومنان
 بسم الله گوید و یک یک انار ازین درخت بگیرد چون مردمان بفرموده قیام نمودند
 بعضی از ایشان دست دراز کرده پیچیدند و بعضی هر چند دست دراز میکردند شاخ میبار
 میرفت و دست شان نمی رسید پس پندید امیر المومنین چرا دست بعضی میرسد بعضی را نمی رسد
 فرمودند کسانی که محبان من اند دست شان می رود و هر که سناحق من است دست او
 نمی رسد و در قیامت نیز همچین خواهد بود و در دستان ما هر سبزه که خواهد درخت سر فرود
 آورد ایشان بچینند بخلاف سناحقان

مشقیقت در صباح القلوب مطوب است از سیره بن عبد الرحمن که روزی در کوفه
 بخدمت حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه الصلوٰه و السلام آمد آنحضرت رو بوی
 آورده فرمودند دولت مائل اهل عیال است که در دینه اندوی گفت بلی پس فرمودند چشم
 بر بندوی چشم پرست باز فرمودند بکشای چون وی بکشای خود را بر بام سرای خود در دست
 بخدمت حضرت امیر المومنین در یافت پس فرمودند پیش اهل عیال خود دولت تازه کن
 وی اهل عیال را دیده ملاقات کرده باز بخدمت آن حضرت حاضر شد پس فرمودند چشم
 بر بامند باز گفتند بکشای چون دیده را و کرده خود را در دست آنحضرت در کوفه هاجا که بود در
 مشقیقت روزی حضرت جبرئیل علیه السلام پیش حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم
 ذوالفقار آورد و گفت خدا تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که این ذوالفقار قابل یک کسر

در کوفه

می بینیم همت قطع حیات کا فرمان قتل معاذان فرمود که آنکس که است گفت کسیکه تکفل قتل دختر را پس کرد
 و او می سست شود پس حضرت رسول مقبول صلعم با اصحاب خود روان و او می رفته دختر را پس را
 دیدند در نهایت حسن صورت و در پیشش آب و در غایت سرعت دیزی روان بود آن دختر
 شمشیر ابلی بگرداند و فرمودند برو این دختر را بکش ابلی بگردان شد چون باور رسید
 آن دختر فریادی کرد که ابلی بگردان که کثرت خوف بازگشت پس امیر المومنین علی مرتضی
 با حضرت سید المرسلین متوجه آن دختر شدند چون باور رسیدند دختر را بلایس بدستور سابق فرما
 بلند کرد حضرت امیر المومنین او را نهیب زده سر از تنش برداشته پیش آن حضرت آوردند
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود الفقار بر تقنی تملیه السلام انعام فرمودند چون
 حضرت امیر فرمود الفقار را از خون پاک کرد و چهار جا بر او نوشته دیدند لا فتی الا علی لاسیت
 الا ذو الفقار آن سردر بعد از مشاهده آن سطور مسرور شده فرمودند صاحب الفقار علی ابن ابیطالب
 منقیبت روزی حضرت امیر المومنین بر شتری سوار شده بجائی رسیدند
 که سه کس بر سر قسمتی دعوی دارند آنها چون حضرت را دیدند مناقشه و مرافعه پیش حضرت
 عرض کردند که یا امیر المومنین ما سه کس را بر سر هفتده شتر که حق ماست مشکلی افتاده اینجا
 فرمودند بچونگی گفت که ازین هفتده شتر نصفی حق منست دیگری عرض کرد که نلتی نصیبست
 ثالث اظهار نمود که قسمی را من مالک ام هر چند سعی میکنم که بی حیف و میل شتران بخش قسمت
 شوند میسر نیست و علاج آن جز شفا خانہ عصمت جایی دیگرند آن حضرت شتر سواری خود را
 اضافه آن شتران نموده فرمودند که هر یک حق خود بگیرد و شتر را بکشد بی حیف و میل است نه شتر بود جان
 بقدر اضافه رسد و بود و آنکه ثلث میخواست شش بر داین شیرین شتر زباده از حصه خود گرفت
 سعی بطلبید و شتر برد با وجودیکه اینهم از دین انجمن خود یافت و شتر حضرت بحضرت رسید

شکیست روزی که جوانی پیش قزو و اصحاب غم آمدند از آنجا که مادرین
 در حق من ظلم می کند و بعلت خوف و رافت پدر میگوید که تو پسر من نیستی
 خلیفه کسی را بطلبش فرستاد عورت با چهار برادر و چهل گواه حاضر آمد خلیفه گفت که
 ای عورت این جوان میگوید که تو مادر حقیقی اوئی و بنا بر عرض نفی فرزندیش میکنی
 گفت با صد دروغ میگوید من اصلاً این را نمی شناسم این میخواند که مراد در قبیله سواد
 کند و من هرگز نزنانیده ام خلیفه گفت گواه داری گفت این جمله مردم گواه اند آنها همه
 با اتفاق گواهی دادند خلیفه گفت این جوان مقصری را بزنند برید اتفاقاً حضرت امیرالمؤمنین
 علی در راه با و ملاقی شدند آن جوان فریاد برآورد که اس کے حل مشکلات بفرمایید
 برس که بر من ظلم میشود و قصه خود را باز نمود آن حضرت فرمودند آن جوان بدو
 بروند بعد از ساعتی خود نیز تشریف آورده فرمودند یا ابانخص رخصت است که در
 این جوان و عورت حکمی کنم که رضای حق تعالی در آن باشد خلیفه گفت چون رخصت
 نباشد یا ابانخصن که من بارها از رسول مقبول صلعم شنیده ام که اعلم و اقتضای شما
 علی ابن ابیطالب است پس حضرت امیر فرمودند که ای عورت تو ماور این جوان نیستی
 گفت نه فرمودند تو مراد اولی خود میکنی گفت بلی آنگاه حضرت به قنبر فرمودند تا چهارصد
 در هم حاضر آور و گفتند این زور و صدق این عورت داده باین جوان عقد میکنم
 ای حضار مجلس گواه باشید و آن جوان فرمودند که دست عورت بگیر و درون خانه
 برو وقتی برون آئی که آثار جماع از تو ظاهر شود جوان با اضطراب تمام گفت یا حضرت
 از من این کار نیاید فرمودند آنچه میگویم بران قائم باش جوان دست عورت گرفته
 درون پر و عورت فریاد برآورد که یا امیرالمؤمنین یا اولیایم را پیش خدا و خلق رسوا

مکن که این فرزند حقیقی نیست چگونه شوهر کنم بر او بان سن گرا بدین آورده بودند که این را
 از پیشش خود دور کن و گرنه دعوی میراث پدر خواهد کرد و اکنون تو به کردم پس آنحضرت
 فرمودند تا گواهان را بخد بزود ما درش دست پسر گرفته به پیشانیش بوسه داد و بسیار
 گریست و بخانه برود پس خلیفه علیه السلام از روی انصاف گفت مولای علی ملک امر
 مشقیبت بازگانی ماله ارفوت شد و زنتش نیز بعد از تو در گذشت از ایشان پسر
 ماند سبز رنگ و غلامی سپید پوست و چهار غلام دیگر بعد چند روز میان پسر فرمود
 غلام سپید پوست مناقشه افتاد و پسر آن غلام را زدن گرفت غلام بدو شرع کرده
 که یا حضرت عثمان پسر حقیقی فلان خوابه ام که بر حمت حق پیوسته بقدری ترک مانده و غلامی
 دارم که دست برین دراز کرده بفریاد من برس خلیفه فرمود تا غلام را بدو گواهان
 گفت پدر من برسم تجارت درین شهر آمده بود با کسی معرفی ندارم اگر امر کنی غلامی چند
 که با پدر من همراه بودند با دای شهادت بیارم خلیفه گفت خوش باشد پس وی
 بنظران آمده گفت اگر شما گواهی دهید که من مخدوم زاده شما ام شما همه را آزاد کنم
 از چهار غلام دو نفر قبول این معنی کردند و بدار شد گواهی دادند خلیفه فرمود
 تا پسر را نیز حاضر آوردند آنگاه برو گفت تو غلام فلان خوابه گفت لایکه فرزند صلح
 اویم و غیر ازین غلام مدعی چهار غلام دیگر دارم که گواهی اند خلیفه حکم کرد تا حاضر
 ساخت لاخیر فی عبود غلام گواهی دادند و دو غلام دادند که این پسر مخدوم زاده است
 و این سه غلام کبی مدعی دو گواهی کاذب حرام تک اند خلیفه بخود دور ماند و گفت
 مومنان کسی درین واقع چه حکم فرماید بخاطر پسر مدعی ترک خلافت کنم سلمان فارسی
 گفت درین قسم مشکلات رجوع با امیر المؤمنین رضی باید کرد چون امتحان جناب لایق

آوردند آن حضرت بدارالشرع تشریف آوردند پس آن پرووکس با که با هم مناقشه داشتند
 حاضر کردند و پیغمبر فرمودند که هر دو نفر را برده سر ایشان از در یک مسجد بیرون کرده بنشان
 بچنان کرد پس شمشیر بدست قنبر داده فرمود بزن کردن غلام را بجزد علم کردن شمشیر
 غلام سر از دریچه نمب کشید و پسر همچنان نشسته ماند بر حضار یقین شده که غلام کمیت
 و آن غلام نیز بر کذب خود اعتراف کرد و ثابت شد پس خلیفه گفت بولا علی ملک عمر
 تحقیقت در زمان خلافت قدوه اصحاب حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه دو مرد تامل بنامه
 شدند زمان ایشان در یک خانه می بودند یکی نعل نه ماه داشت و دیگری فرزند یکماه
 اتفاقاً بعد از آن ایام پسر یکماه پیش فوت شد وزن حامله پسر بخواه آن زن پسر مرده
 بزنگه زود آید بود از راه خصوصت گفت اگر پسر خود را بمن سپاری بهم موجب اطمینان
 نماطرن شود و هم تو ز غنمت شیر دوان برهی گفت خوش باشد بعد از ماه چون پسر
 با دامن گرفت روزی نزل میان هر دو واقع شد مادر پسر فرزند از وی طلب کرد
 وی گفت دیوانه شده اگر فرزند تو می بود من چه شیر میدادم و شیر تو چون خشک
 میشد این تنه پیش خلیفه می آورده خلیفه رضی الله عنه گفت علال این نوع شکلات علی رضی
 پس بآن جناب رقع بنویشت آن جناب تشریف آورد به قنبر فرمودند تا آنده حاضر
 ساخت آنچه گفتند این پسر را دو پاره کن نصفی باین امید هم و نصفی بآن تا هر خسته
 بر طرف شود زنگه و الدّه شقی او بود سسر ز خاک مانده گفت بگریه و الحاح آغاز نمود
 اظهار کرد که یا امیرالمومنین من گواهی میدهم که این پسر از آن اوست بکنج و پاره
 سار هر جا که باشد زنده باشد آن حضرت فرمودند که این تحقیق بیست بگیر و ببر
 خلیفه فرمود چگونگی تصدیق این سنی توان کرد که وی دو گواهی عادل همراه دارد یکی شهر

دوم طفلی ہم پاورام ست فرمودند یا اباحفص ابن درکمال ظہور است کہ مراد از
 نیکنگد اردو کہ راضی بدو پارہ کردن شود آنکہ فرزند اویت اورا از مرون طفل چه نعمت
 مطائنبہ روزی سید کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم باصحاب مستطاب رضی اللہ عنہم
 خراتناول میفرمودند بر سبیل مطائنبہ خرابا پیش حضرت امیر المومنین علی مرتضی
 میگذاشتند اصحاب نیز باشاہ آن حضرت متابعت می نمودند بعد فراغ رولسوی
 اصحاب کرد و پرسیدند کہ میان ما خرا کہ پیشتر خورده است گفتند یا سید المرسلین
 صلعم من کثر نواتہ فهو اکول یعنی ہر کرا خستہ بسیار باشد او بسیار خورده است حضرت
 در جواب فرمودند من اکل النواتہ فهو اکول یعنی ہر کہ مع خستہ خورده او بسیار خورده است
 آن سرور علیہ السلام فرمودند شکلیت از براور من سخن را پیش بردن
 مطائنبہ روزی شاہ ولایت بہا از حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر بن خطاب رضی اللہ عنہما
 بطریق سیر پایوہ میرفتند چون شخمین طویل القامت بودند از راہ طلیبت بان حضرت
 گفتند یا علی بنیہا کالمون فی لنا یعنی با علی تو در میان ما چنان ہستی کہ در میان ہما
 آن حضرت در جواب فرمودند لولا انما بینکما لا کنتما یعنی اگر من در میان شما نہا شتم
 پس شما ہر دو لا شوید .:

منقول است روزی او منافق بر سبیل امتحان پیش حضرت امیر المومنین علی مرتضی
 آمدند یکی از انہا گفت یا امیر المومنین این مرا بانٹ رسانیدہ است کہ میگویی شب
 ہما ورش متلم شدہ در شرع حکم نذیر او چیست فرمودند اورا اورا آفتاب ہستادہ کن
 و بر سایہ او حد بزین القصد من اشرفین آن حضرت شخصت و سہ رسیدہ بود کہ در سا
 جمل ہجری بست یکم رمضان المبارک روز شنبہ بر حمت الہی و اہل گرویدند این

چند بیت از دیوان معجز نشان آن حضرت یمناً ثبت می شود رباعی

<p>و ذاک فیک ولا تشعرو وانت الکتاب الیمین الذی و یزعم انک جسم صغیر فلا حاجت لک من حناج ما من بری ما فی الضمیر و یسمع یا من یری للشدا ید کلها مالی سوا می فقری الیک وسیلة مالی سوی مشرعی لبا یک حیلہ شمن الذی ادعوا باسمه عاشا یو دک ان یقبض عاصیا بالذل قد و انیک ما یک عالما خلعت معتمدی علیک توکلأ نعم من اجبه و لبت اجل لنا من کل ضیق غنہ جا ثم اهلواة علی النبی وآله</p>	<p>غزل</p>	<p>و ذاک منک ولا تفسرو باحس و منظر المضمرو و نیک الطوی العالم الاکبر و منکرک فیک و تفکر انت سد نکل ما یثوق یا من الیسر اما شکر و التفرغ فصل ختیار الیک فقری اذ نع قلین رودت با می باب الفزع انکان فضاک عن فقرک تمنع الفضل جنزل و الموهب واسع ان التذال عند با یک ینفع و یسلت کف سا کلا تیضدع واجیب دعوة من یتشفع والطف بنا ما بین احد مرجع خیر الخصال نوح شافع و شفیع</p>
--	------------	---

مغنی نماید هر که این غزل را که ثبت شد دو ماه متواتر و متوالی هر روز بهفت مرتبه

بجست طلب علم یا مال بخواند مقرر بر او رسد رباعی

ان نلت پارح اصبا یو الی ارض الحرم | طغ سلامی روضه فیها النبی المحترم

۹

من ذواتہ نور الہدی من کلمہ پھر الہم	من ذواتہ نور الہدی من کلمہ پھر الہم
-------------------------------------	-------------------------------------

مرجع سقریان حضرت رحمانی شیخ ابو الحسن خرقانی رحمۃ اللہ علیہ نام وی علی بن

جعفر است زبده اولیای صاحب کمال و قد وہ اصفیای کرہت مال بود

تقلست کہ شیخ بایزید بطنای چون بر خرقان گذر کردی با ستادی و نفس بر کشید

و با مریدان گفتی کہ ازین وزوان بوی مردی می شنوم نامش علی و کنیتش ابو الحسن

بود و سہ درجہ از من پیش بود با رعایا کشت و کسب کند و درخت نشاند

تقلست شیخ در ابتدای دوازده سال در خرقان نماز عشا با جماعت گزاردے

در و بر قد بایزید نهادی و بر پامی استادی و تا بہ شب استادہ ماندی و باز بہمان وضو

نماز بابد نمودے

تقلست جماعتی بسفری میشدند گفتند شیخ راہ نا امین است ما را دعائی بیاموز تا اگر

بلائی پدید آید بدان دعا وضع شود شیخ گفت چون بلا بشمارودہ از ابو الحسن یاد

کنید این سخن آن قوم را ناخوش آمد چون برقتند راہ زمان قصد ایشان کردند

یک شخص از آنها در حال از شیخ یاد آورد از چشم عیاران ناپدید گشت و دیگران

گرفتار شدند عیاران ہر چند او بہتند نیافتند ایشان بر شیخ باز آمدند و پرسیدہ

کہ ستر این حال چیست کہ ما ہمہ خدا ایتعالی را میخواندیم گرفتار شدیم و این شخص کہ

ترا خواند از چشم عیاران ناپدید گشت و سلامت بماند شیخ گفت شما خدا ایتعالی را

خواندید بجز ابو الحسن بقیقت یاد کنید شما ابو الحسن را بخوانید تا ابو الحسن بر اسی شما

خدا ایتعالی را یاد کند و کار شما بر آید و اگر شما بجز او عبادت خدا را نہر بار یاد کنید پیوہ

تقلست چون شیخ ابو سعید ابو النجر بر شیخ رسید کہ قرص چند جوین مہود در خانہ

شیخ چینه بودند و خلق بسیار گرد آمده بود شیخ بنام فرزند خود که چادری برین قرصها بینداز
 و چند آنکه خواهی قرصها بیرون آرند و هم چنان کرد چند آنکه قرص بیرون می آورد دیگر
 بانی بود یکبار آن را برواشت قرص نماند شیخ گفت خطا کردی اگر آنرا بر نمیگرفتی
 چنان تا قیامت قرص از آن بیرون آمدندی چون از زمان خوردن فارغ شدند
 شیخ ابو سعید گفت و سوری ده که چیزی برگویند شیخ گفت مرا پروای سماع نیست
 لیکن موافقت ترا بشنوم بنی بگفتند مردی بود مرید شیخ که او را ابو بکر خرقی گفتند
 سماع میکرد و مریدی دیگر که آن شیخ بود و صد میکرد چنان سماع در هر دو اثر کرد که رگ شقیقه
 هر دو بر خاست و سرخی روان شد شیخ ابو سعید سر بر آورد و گفت ای شیخ وقت است
 که بر چیزی شیخ بر خاست و سه بار استین پیشانند و بخت قدم بر زمین نهاد و جمله دیوارهای
 خانقاه موافقت او بجنبش درآمدند ابو سعید گفت باش تا بنا با خراب نشود و زمین و آسمان
 برقص نیاید شیخ ابو سعید و شیخ ابو الحسن خواستند که بسط آن بدین در آید و قبض آن بدین
 شود و یکدیگر را در منزل کردند این هر دو وصف نقل افتاد چنانکه ابو سعید آن شب تا روز
 سر برانویساده بود و میگرفت و شیخ ابو الحسن نعره میزد و در قفس میکرد چون روز شد
 شیخ ابو الحسن بهوش آمد و گفت ای شیخ اندوه من بمن برده که مرا بان خوش است باز
 ساقه کردند دیگر بار نقل افتاد +

نقلست بوعلی سینا با و از شیخ عزم خرقان کردند و بوثاق شیخ درآمد شیخ بدر مننه رفته
 بود پرسید که شیخ کجاست زنش گفت آن نزدیک که آب را چه میکنی و چنین جفای میجد
 نمود بوعلی عزم صحرا کرد شیخ را دید که می آید خرداری در مننه بر شیر می انداده بوعلی از دست
 رفت و گفت شیخ این چه حالتست گفت آری تا ما را این چنین گرگی یعنی زن نگشته

شیری چنین بار تو نگشاید پس بوقاق آمده بو علی بنیست و سخن آغاز کرد و بسی گفت که خاطر شیخ بگرفت برخواست و پاره گل در آب کرد و گفت مرا منذر دار که دیوار عمارت میکنم و بر سر دیوار برفت ناگاه تبری از دست شیخ بیفتاد بو علی برخواست تا آن تبری دست شیخ بر پیش از آنکه بو علی انجا برسد تیر از جا برست و بدست شیخ بازگشت بو علی معتقد گشت

شیخ گوید و ایمانی عظیم در او پیدا آمد و از آن باز سر از فلسفه بطرفت کشید :

نقلست برقع پوشی از هو او را آمد پیش شیخ پای بر زمین میزد و میگفت مصطفی او قدم و خدای و قدم معنی است که شیخ محبوب بود :

نقلست که شیخ نماز میکرد و آوازی شنید که بان ای ابو الحسن بگویم آنچه از تو دانم تا ترا شیخ نخواهد گفت الله تعالی منم بگویم آنچه از غفارت دانم تا ترا بسجود نکنند گفت نه از ما و نه از تو و گفته چون بگرد شهر عرس رسیدم صفت ملائکه پیش می آمدند و مباحث میکردند که در پیام گفتم ما معصومانیم ایشان خجل شدند و شاخ شاد گشتند بچوب دادن من و گفت که خدایتعالی مرا قدمی داد که بیک گام از شری بعرش رسیدم و از عرش شری باز آمدم و گفت چون زبان من بذر توحید کشاوند طبقات زمین و آسمان را دیدم که گرد بگرد من طواف میکردند و خلق از آن غافل بود و گفت پدر و ماورین از فرزندان آدم علیه السلام بودند و اینجا که منم نه آدم است و نه فرزندان و گفت اگر موسی را زیارت کنی ثواب آن بعد حج اکبر و گفت از ابلیس امین مباشید که او در بهشت صد درجه از معرفت سخن گوید پرسیدند تو خدا کجا دیدی گفت اینجا که خویش را ندیدم و گفت هر چه برای خدا کنی اخلاص است و هر چه برای خلق کنی ریاست و گفت هر که تنها نشیند و با خدا بود علامت او آن است که او خدای خود را دوست میدارد و گفت چهل سال است که نفس من

شیرینی آب سرد و دوغ آب ترش میخورد و پیرا مذابوه ام ۴
 نقلست شیخ خدایتعالی را بخواب دید گفست الهی شصت سال است که بامید دوستی تو
 میگذارم و در شوق تو میباشم حق تعالی فرمود تو شصت سال که طلب من کردی از من
 از ازل دعوی تو کرده ام باری دیگر خدا عزوجل را در خواب دید که با وی گفست ای
 ابو الحسن خواهی که ترا باشم گفست خواهی تا تو مرا باشی یا نه گفست یا ابو الحسن خلاق اولین
 و آخرین درین اشتیاق سوختند تا من کسی اباشم یا کسی مرا باشد این چه گفتی گفست با خدا
 اختیار یک تو مرا و ادی از تو امین کی تو ام نبود چون عمر شیخ سپری شد و زمان وفات
 نزدیک رسید گفست کاشکی دل پر خون ام تبکافتندی و مخلوق نمودندی تا بدستندی که
 باین بسته پرستی رسد نخواهد آمد پس گفست سی گر خاکم فرو برید و دفن کنیدی که او بنبود
 که خاک من بالاسی خاک بایزید بود و رحلت نمود همچنان کردند این واقعه در سال
 چهارم و بیست و پنج هجری شب شنبه عاشور و وقوع شد گویند روز دیگر شکلی سفید بر سر
 مرقدش نهاده دیدند و نشان قدم شیر یافتند و استند که آنرا شیر آورده است و بعضی
 دیدند که شیر طواف میکردند ۴

نقلست شیخ زادر خواب دیدند پرسیدند خدایتعالی با تو چه کرد گفست نامه من بدست
 من داد گفتم مرا بنامه چه مشغول میکنی گفست پیش از آنکه نکرده ام امید استی که از من چه
 آید نامه بگرام انکاتبین با کن که چون ایشان نبشته اند بخوانند و هر یک از که با نفسی هم بر پا

هر آید که در مضطربه سکن دارد	بوی ز من سوخته خرد من دارد
هر جا که سیه گلیم شوریده سری است	شاگرد من است و خسته از من دارد
تا کسی از بس بینه عاری بود	ایضا آنرا که میان بسته هر بار می بود

آرزایسان عاشقان کاری بود	تاگری با تو سینه یار سے بود
--------------------------	-----------------------------

ابوسعید ابوالخیر قدس سره ذات پیر کمالش شمس فلک هدایت و بدرائق هدایت
 بود و مولد مبارک آن حضرت ارض منده خاوران ست و پیر طریقتش شیخ ابوالفضل
 قدس سره است و خرقة از شیخ عبدالرحمن پوشیده و به صحبت شیخ ناصرالدین استرآبادی
 علیه الرحمته رسیده کشف و کرامت شیخ زبانه از حوصله تحریر است و خارج از حیطه تقریر
 نقلست خواجہ ابوبکر خطیب کہ از ائمہ مرو بود و قصد نیشاپور داشت محمد صی نام
 فاضلی نزدیک وی آمد و گفت شنیده ام کہ عزم نیشاپور داری مراسو لیت از شیخ
 ابوسعید تو از وی پرسیده جواب آن باز آری اما داند کہ این سوال فلان کرده است
 و او را بر کاغذی نوشته و او سوال این بود کہ آثار ہم محبوب و چون در نیشاپور بکاروان
 فرود آمد ہما وقت دو صوفی آمدہ آواز دادند کہ ابوبکر خطیب دین کاروان سرامی است
 وی گفت منم پس گفتند کہ شیخ ابوسعید ترا سلام میرسانند کہ ما آسودہ نہ ایم کہ تو بکاروان
 فرود آمدی باید کہ نزد من زود بیایی وی گفت غسل کردہ میرسم ازین سوال جواب برود
 حافقی طاری شد و نیت کہ شیخ را بر امر غیبی اطلاع تمام است چون بخدمتش آمد سلام
 کرد و شیخ جو ابد او گفت تا از مر دیرون آندہ ما منزل بنزل می شماریم بیارتا چه داری
 و آن پرچہ کجا است وی آن کاغذ گذرانید شیخ در جواب این رباعی نوشته و او رباعی

چشم بہ اشک گشت و چشم نگریت	در عشق توبی چشم ہی باید نیست
ازین اثری نماید این عشق از بصیت	چون من بہ معشوق شدم عاشق کسیت

و فرمودند چون ناصیہ ملک الموت پدید آمد علم ظاہر محو شود اثری از ان نماند و در سوا
 مراد ظاہر آید اما چیزی کہ بدل تعلق دارد و باقی ماند و از وقوع قرارت عظیم است و گفت

که مجاب الله تعالی زمین و آسمان نیست بلکه پندار منی و تو نسبت چون از خود گذشت
 بخدا پیوستی رباعی در راه یگانگی نه کفرست ندین به یک گام ز خود برون نه و راه
 به بین به ای جان جهان تو راه اسلام گزین به با ما رسیده نشین و با خود نشین به چون
 کار شیخ با خورشید شیخ ابوطاهر سپهر شیخ مشارالیه از دل آرزوی آن داشت که خرقه
 که از حضرت ابوبکر صدیق میراث مانده است و شیخ در آن خرقه عبادت میکرد و بوی بسیار خوش
 باز کرد و گفت ولایتی که تو طمع داری بدیگری سپردند و علم شیخی مرا برد خرابانی زدند و کار
 بما بود بوی تسلیم کردند و وصیت کرد که بعد از ملاقات بمتدین سال جوانی تو خط شهلا چشم
 سر و بالا احمد نام از در خانقاه مادر آید و نو در میان یاران نشسته باشی بجای من
 این خرقه بدو تسلیم کنی بعد از چند سال شیخ ابوطاهر در خواب دید که شیخ ابوسعید با جمع
 از یاران تجلیل میرود شیخ ابوطاهر پرسید که با شیخ این تجلیل چیست گفت تو هم برو
 که قلب الایلیا میرسد شیخ ابوطاهر خواست که برود بیدار شد و دیگر شیخ ابوطاهر در خانقاه
 یا یاران نشسته بود که جوانی با صفتی که شیخ قدس سره گفته بود از در آید شیخ ابوطاهر
 بدینست و ویرا عزاد و احترام کرد لیکن مقتضای بشریت اندیشه ناک شد که خرقه بدو
 به طور از دست بدید آن جوان گفت ای خواجه امانت را خیانت روا نباشد شیخ ابوطاهر
 این حرف را شنیده خوشوقت گردید و برخواست و آن خرقه را که شیخ بدست خود بر سر
 نموده بود فرو آورد و بر سر آن جوان انداخت گویند آن خرقه را بهت و سه تن پوشیده
 بودند که نوبت شیخ احمد جای رسید عمر شیخ بزرگوار هشتاد و چهار سال و چهار ماه و سه
 چهار صد و چهل و هجری رحلت نموده این چند رباعی از جمله رباعیات شیخ که هر یک
 از آنها منظر تاثیرات اسماء الهی است و هر رباعی جهت حصول امری مخصوص است

ثبت میشود و ترتیب خواندنش بدین وسوسه است که اول وضو کند و رو بقبله بنشیند و
 فاتحه ببرد و شیخ بخواند و بسم الله الرحمن الرحیم گفته درود بجناب رسول مقبول صلی الله
 علیه و آله و سلم بفرسند سه بار یا پنج بار یا هفت بار بعد شروع در قرائت رباعی نماید و
 خیال بر عا بطر کند از آنکه هر مرتبه بعد رباعی یکبار بگوید بحق شیخ ابو سعید ابو الخیر چون مقدار
 معلوم رباعی تمام شود و بعد بقدر مذکور درود بفرسند دوست بدعا برود انشاء الله عز
 و جل استجاب شود این رباعی جهت تسخیر قلوب سه روز یا چو روز بعد نماز صبح یا ظهر و شام شش روز
 مرتبه بخواند که روزی همزده مرتبه خوانده شود مطلوب را در غمخیزه نماید سار و پار و برود
 بخواند تا اثر اسم شریف پامن اقرب الیه من جبل الوریه رباعی

ای دل بر ما مباش بی دلبر ما	یک دلبر ما به از دو حسد و لب ما
منه دل بر ما نه و لب ما نه بر ما	پا دل بر ما فرست یا لب ما

این رباعی جهت شفای چشم سه روز بعد از نماز صبح و شام و ظهر و آرزو مرتبه بخواند اثر آن
 شفا که نیست دارد تقدیرت فی الخلق من بذلک کشفنا عنک غطاک فیبرک الیوم حدید یا ساء الوجج یا

من دوشش دعا کردم و پا و آسنا	تا به شود این دو چشم و پا و آسنا
از دیده بدخواه ترا چشم رسید	از دیده من دو چشم پا و آسنا

این رباعی جهت دوستی آنکه در هر صبح و شام بقدر بقدر بخواند اثر اسم پاجیب یاد و درود را

شیخ ملک را و صفار ضوان را	دو رخ بدر ایشنت مرزبان را
دنیا جسم را و قیصر خاقان را	جانان ما را و جان حاجانان را

این رباعی جهت حصول مطالب بنوی و اخروی بخواند اثر اسم پانینی دارد رباعی

بارب بگردد و غمگلی و زبیرا	بارب بگشین و حسن و آل صبا
----------------------------	---------------------------

که لطفت بر آرد حاجتم در دوسرا	بی منت حلق یا علی الاعلی
این رباعی جهت مقهوری اعدا چهل و یکبار بصفیعت شب بخواند اثر اسم با جان فطریه غالب آرد و رباعی	
خداوند ابرو دانه بیلا را	از آفتاب نگردد در می تو ما را
بحق هر دو گیسوی محمدا	زبون گردان زبردستان ما را
این رباعی جهت دیدن مطلوب بخواب بقدر تقدیر بخواند اثر عظیم دارد و رباعی	
گفتم صنایع رخسار دلدارا	در خواب نمانی چسبده باری ما را
گفت که روستی بخواب اما آنکه	خواهی که دیگر خواب ببینی ما را
برای هر نیت مدعی ظالم که طرف مقابل ناحق در پی اید از سالی باشد بارها بتجربیه	
در آمده رباعی	
دل نالم بقصد کشتن ما	دل منگندم مایوسه خدا
او درین منکر تا با چکند	من درین منکر تا خدا چکند
این رباعی جهت دفع تب بسم الله بگوید صلوات فرستد و بدانند که آبی بخواند و دم کند و قدری بر روی او افشاند سه روز این عمل کند اثر تمام دارد و رباعی	
صد شکر که گلشن صفا گشت تنت	صحت گل عیش ریخت در پیراهنت
تپ را بفظا بر تنت افتاد گذار	مشتی عرقی شد و چکبند از بدنت
این رباعی جهت نزول باران مخصوص است باید که چهل تن یا دوازده تن در صحرا ایستاده	
دو رکعت نماز بگذارند بعد از آن هفتاد و نوبت این استغفار بخوانند استغفر الله الذی	
لا اله الا انت الهمم و اکتوب الیه یا انتزل الغیث بعد صلوات فرستد هر یک شخص چهل مرتبه این رباعی بخواند	
پار بسبب حیات حیوان نفیست	وز خوان کرم نعمت الوان نفیست

از بهر لب تشنه طفلان نبات	از دایه ابر شیر باران بفرست
این رباعی بهر کشایش کار و افزونی رزق سه و زودست بلند کرد و پنج نوبت بخواند اثر اسم با رباعی دارد	
ای خالق حلق رهنمایی بفرست کاری من بیچاره گره در گره است	دی رازق رزق در کشافی بفرست طفلی بکن و گره کشای بفرست
این رباعی جهت تعدی طالبان هر روز بهت بار بخواند مخصوص در وقت معارضه با خصمان اثر اسم با قاسم یا غالب دارد رباعی	
من طردم یرم که بر صغیرم بایغ برهنه ایم در دست قضا	مشتی خاشاک طردم بر در پازو شد گشته هر آنکه تیغ را بر بازو
این رباعی جهت متفرق شدن اعدا و محل مجلس ده مرتبه بخواند اثر اسم با فارق یا بعد از او در بار	
این گیدی گبر از کجا پیداشد خورشید مرا از چشم من پنهان کرد	این صورت قیر از کجا پیداشد این یکه ابر از کجا پیداشد
این رباعی جهت توفیق یافتن نماز شب سه بار بخواند اثر اسم با موافق یا بدو رو که با همی	
شب خیز که عاشقان شب را از کنند هر جا که در می بود به شب در بندند	گر دور و بام دوست پرواز کنند الا در دوست را شب باز کنند
این رباعی جهت استغناء از رونه بار بخواند اثر اسم با مغنی یا عزیز دارد رباعی	
طالع که بدل سر فردشی دارد اینجا که بیک سوال بخشند و کون	همت بوس پلاس پوشی دارد استغناء هم سر نموشی دارد
این رباعی جهت دفع نزول آب مخصوص است و قتیکه علامت اشکها بر شود و در آتلیقین نماید که وضو کند و رو بقبله بنشیند و بسم الله بگوید و در وقت بعد از وضو دستها را ببرد و بگوید	

استنشاق و آیه شفا را که در صدر ثبت شده بخواند و سر از سجده برداشته شروع در قرائت رباعی نماید و بعد از نماز نیز بخواند باشد انشاء الله شفا را که باید اثر اسم یا نور یا قدوس آورد	
یارب بدو نور دیده پنجم شب	یارب بدو چشم و دمان حیدر
بر حال من از عین عنایت بنگر	دارم نظری آنکه بیستم ز نظر
این رباعی جهت حصول دعاست آخر شب بر خاسته وضو کند و دو رکعت نماز بگذارد بعد از آن صلوات فرستد و سه شب این عمل کند دعا حاصل شود اثر اسم یا سبب وارور رباعی	
در هر تحسری با تو همین گویم راز	در حضرت تو همین کنم عرض نیاز
بی منت بندگانت ای بنده نواز	کار من بیچاره سرگشته بساز
این رباعی جهت انتظام سرشته مهمات خود و مفت مرتبه بعد از نماز صبح و شام بخواند باشد یا	
الهدی بقره یا دمن بیکس رس	لطفت و کرمت با دمن بیکس رس
هر کس بدوی و حضرتی می نازد	جز حضرت تو ندارد این بیکس رس
این رباعی جهت رسیدن بملکوت هر روز بقدر حضور قلب بخواند رباعی	
حق تعالی که مالک الملک است	بیس فی الملک غیره مالک
برساند بیک دیگر مارا	انه تاد علی ذالک
این رباعی جهت عرض حاجات و آفرینش گناهان هر روز بعد از افض پنج مرتبه بخواند	
اثر اسم یا قاضی یا طالب وارور رباعی	
یا من یک حاجتی در وحی بید یک	اعرضت من الغیر و اقبلت الیک
ما بی ملامت الحائس تنهره	قد حبسک راجیا تو کلت الیک
این رباعی جهت دفع خوف ماری و عقرب بر پاوی گل بخواند و در گوشتها	

آفتاب رباعی	
بستم دوم ماروم عقرب بستم	نیش دوم شان بر دویم پستم
صد جانند سیاه سیاه خواندم	بر نوح نبی سلام دارم رستم
این رباعی جهت دفع تب هر روزه سه مرتبه بخواند و بر زمین دم کند رباعی	
تب را شب خون زوم دور آتش کشتم	یکپست بنویزید میانش کشتم
بازش یکبار در عرق کردم غرق	چون شکر در عرق در آتش کشتم
این رباعی جهت بازگشت از معاصی نصف شب بخواند اثر اسم یاب و اب و ارد رباعی	
یارب زگناه هشت خود منقطع	وز قول بد و فعل بد خود محبط
فیضی بدلم ز عالم قدس بریز	تا محو شود خیال باطل ز دلم
این رباعی جهت حصول مدعا هر صبح و شام بقدر مقدار بخواند اثر اسم یاب و اب و ارد رباعی	
عمت کم و از کوی تو با غم نروم	جز شاد و امیدوار خوارم نروم
از حضرت پیچونو کریمه شاد	مردم کسی زلفت من هم نروم
این رباعی جهت صبر بر مصائب و استقامت مزاج ناسازیمای زمانه و تکلیف بر شا	
که بر طبع گران باشد سوگاو پنجاه مرتبه بخواند اثر اسم یاب و اب و ارد رباعی	
گردست تقضیع بد غایب دارم	بچ وین کوهماز حبس بردارم
لیکن ز تقضیلات معبود احد	فا صبر صبر اجمیل ابر دارم
این رباعی جهت تسخیر معشوق در یک نفس هفت مرتبه بخواند و پیرا در غنچه مخاطب	
ساز و اثر اسم یاب و اب و ارد رباعی	
از جسد تو آسنگار اندر نارم	می سوزم ازین درد و دوی بر نارم